



درباره سریال «زخم کاری» و حواشی اش؛ طمع، میراثی که زندگی را به آتش می کشد

هی زخم می زنی!

سریال در شبکه نمایش خانگی به شمار می رود، این روزها کاتون حرف و حدیث هاست. زخم کاری در صدر سریال های پربازدید شبکه نمایش خانگی قرار گرفته است به طوری که قسمت دوازدهم این سریال ترند شبکه های اجتماعی می شود. با پیش قسمت دوازدهم این سریال، تعداد زیادی از کاربران شبکه های اجتماعی درباره قسمت دوازدهم به گفت و گو پرداخته اند و این برای نخستین بار است که یک سریال ایرانی ترند توئیتر فارسی شده است. بخش مهمی از این استقبال به خاطر نقشی بود که جواد هاشمی ایفا کرده بود.

یکی از حواشی دیگر «زخم کاری» شکایت ارشاد از این سریال به ساترا در میانه پخش آن بود. علی سعد، معاون کاربران و تنظیم گری اجتماعی ساترا در واکنش به خبر شکایت سازمان سینمایی از «ساترا» پابت محتوای «زخم کاری» در صفحه خود نوشته بود: «ساترا تمایلی به مطرح کردن سنگ اندازی ها در مسیر حمایتی خود از رسانه های صوت و تصویر ندارد ولی لازم است شفاف اعلام کنم در روزهای گذشته وزارت ارشاد نسبت به پخش سریال زخم کاری به دادسرای فرهنگ و رسانه شکایت کرده. دوستان در صورتی که با مردم صادق اند، با تکذیبیه رسمی افکار عمومی را آگاه کنند! کاش دوستان وزارت ارشاد در آخرین روزهای مسؤلیت خود با مردم صادق بودند». در یادداشت های زیر به فراز و فرودها و کارگرهای مثبت و منفی زخم کاری نگاهی داشته ایم.

**مصطفی پور کیانی:** «زخم کاری» یکی از حاشیه برانگیزترین سریال های نمایش خانگی است که به کارگردانی محمدحسین مهدویان تولید شده است.

این سریال بر گرفته از رمان «بیست زخم کاری» نوشته محمود حسینی زاد است که سال ۹۵ و پس از مدت ها نوانتست فرصت چاپ پیدا کند و بلافاصله به واسطه این سریال به اثری پر فروش در بازار نشر ایران تبدیل شود. حسینی زاد نویسنده کتاب، چند مجموعه داستان کوتاه و نمایشنامه هم دارد اما «بیست زخم کاری» تنها رمان او به حساب می آید. وی پیش از انتشار این سریال گفته بود: «من این کتاب را سال ۸۰ نوشتم و مدتی طول کشید تا اینکه برای دریافت مجوز به ارشاد فرستادم؛ پس از سال ۱۰ سال به من اجازه انتشار اترم را ندادند و در نهایت داستان سال ۹۴ موفق به اخذ مجوز از سوی ارشاد و چاپ در نشر چشمه شد. از سوی محمدحسین مهدویان که کار خود را به عنوان یک مستندساز آغاز کرد، در نخستین اثر خود «بستانده در غبار» توانست نظر مثبت مردم و منتقدان را به خود جلب کند و پس از آن با دوگانه «ماجراهای نیمروز» توانست جایگاه خود را در بین اهالی سینما به عنوان کارگردانی با استعداد تثبیت کند؛ او با «درخت گردو» توجه برخی را به سمت خود جلب کرد، هر چند در ادامه «شیشلیک» او مورد انتقاد بسیاری از کارشناسان و منتقدان سینما قرار گرفت. حالا مهدویان با «زخم کاری» که نخستین تجربه او در قالب



هیولای درون چگونه در «زخم کاری» تمثیل می یابد

ذهن ابلیس

بعدهای وی تعجب نمی کند و فقط به مذمت کردن آن بسنده می کند. پیچیده ترین نقش «زخم کاری» را سمیرا دارد؛ «عنا آزادی» بخوبی توانسته شخصیت یک زن پیچیده، درونگرا، مغرور و با آمال و آرزوهای بزرگ - بسیار بزرگ - و در عین حال نگران خارج شدن مالک از مسیر تعیین شده را بخوبی ایفا کند. رعنا آزادی بر بهترین گزینه برای ایفای این نقش بود، چرا که مخاطبان حرفه های، وی را همواره در قامت نقش یک زن درونگرا، مظلوم و معمولی دیده بودند و حالا در «زخم کاری» این «انسان همیشه معمولی نشان داده شده» تبدیل به یک ابلیس می شود، ابلیسی آشنا در درون همه ما.



**محسن جندقی:** سریال «زخم کاری» در دورانی ساخته شده و منتشر می شود که جامعه درگیر چالش ها و گرفتاری های متعدد است؛ مشکلات اقتصادی و معیشتی از یک طرف و بحران جهانی کرونا از طرف دیگر، جسم و روح و روان مردم را درگیر کرده و چه چیزی بهتر از یک سریال که محصول حرص و طمع و آز و وسوسه و ثروت و فقر و گناه و شر را نشان مان دهد؟ «زخم کاری» را می توان در گروه آثاری قرار داد که محتوا بر فرم چیره شده و ذهن مخاطب را وارد یک «فضای وهم آلود آشنا» می کند. هیولای درون، ابلیس خویشتن، دیو خود، نفس اماره یا هر چیزی که بشود نام آن را گذاشت در «زخم کاری» نقش اول زن و مرد را دارد و او است که فرمان می دهد نقش ها، شخصیت ها و تیپ ها به کدام سمت و سو بروند. استقبال کم سابقه از «زخم کاری» به غیر از بازی های درخشان و کارگردانی خوب و محتوای حرفه ای، به خاطر وجود آن هیولا و ابلیس و دیو و نفسی است که برای همه مخاطبان و کلابرای همه انسان ها شناسناست؛ اینکه در چنین اوضاعی این ابلیس بزک کرده درون، فعال تر از سابق شده و خود خویشتن را نشانه گرفته و برای به تباهی کشاندن خود مستعد تباهی، زنده می شود.

مالک با بازی خوب جواد عزتی آینه تمام عیار انسانی است که یکی از شاخص های مهم انسان بودن یعنی «اختیار» و «کنترل» در آن دچار خدشه شده است؛ چیزی که کارگردان در همان سکانس های ابتدایی سریال به آن تاکید می کند. او مجری اوامر ابلیسی غیر از ابلیس خود هم هست؛ سمیرا با بازی تحسین برانگیز رعنا آزادی، حتی دختر بچه ذهن مالک - که در سایر سریال ها معمولاً یک تیپ هشدار دهنده و نفس لوامه محسوس می شود - یک ابلیس دعوت کننده به اجرای اوامر سمیراست. در قسمت اول می بینیم همین دختر بچه به او توصیه می کند هر چه همسرش - سمیرا - گفت انجام دهد. شاید در ابتدا ارتکاب به قتل همین «مالک اختیار از کف داده» برای مخاطب عجیب و شگفت انگیز است اما در ادامه از تپه کاری های

پیچیده سمیرا را نشان مان می دهد؛ چیزی که برای جوان و نوجوان امروزی غریبه نیست. در سکانس داخل ماشین، زمانی که سمیرا می خواهد کیمیا کارمند هولدینگ مالک را همراه خود کند به او می گوید: «من آمد کینه ای هستم... از آدم های می کنه. عشق ترسند خوشم میاد... من و مالک هیچ وقت عاشق هم نبودیم ولی زندگی خوب و آرومی داشتیم چون هدف هامون مشترک بود؛ اهداف مشترک بیشتر از عشق آدم ها رو به هم نزدیک می کنه. عشق کم رنگ می شه اما هدف های مشترک هر روز پر رنگ تر می شه... من بچه اون محله ای ام که تو ازش اومدی؛ دختری باهووشی که شب ها تو خونه معمولی می خوابند و خواب پنت هاوس و بی امو مشکی می بینند. این جملات در میانه سریال بر زبان سمیرا جاری می شود اما آزادی بر آنقدر نقش خود را خوب بازی کرده بود که برای مخاطب آشنا بود و قبل از آن به این نتیجه رسیده بود که با زنی کینه ای، با سیاست و درونی ترسناک مواجه است که هر کاری از دستش بر می آید، حتی تباه کردن خود خویشتن!

نویسنده سریال برای اینکه سمیرا و اهدافش وحشتناک تر به نظر آید حاضر است همه چیز و همه کس را قربانی کند حتی حسادت زناهای که می تواند محور یک درام یا فضای نوار سینمایی باشد. در همان سکانس سمیرا به کیمیا می گوید: «اگر عاشق (شوهرم) شدی که کاری باهاش ندارم اما اگر اومدی صاحب چیزایی که مال من هست بشی بدجوری من رو عصبانی می کنی!» «زخم کاری» قصه آرزوهای بزرگ و زیبا اما مسیری وحشتناک و خطرناک است که به براحتهی هدف، وسیله را توجیه می کند و انسان را به ناکجا آباد و در نهایت تباهی می برد. البته برای اینکه بتوانیم درباره محتوای سریال نظر نهایی بدسیم باید سریال را تا انتها دید، چراکه این امکان وجود دارد کارگردان نتواند پایانی «خوب و قوی» برای سریالی «خوب و قوی» بسازد.

فضای داستان و آمال تیپ ها و شخصیت هایی که در سریال آمده در کنار فضای جامعه واقعی امروزی که در ابتدای این نوشته به آن اشاره شد، موجب شده «زخم کاری» بشدت مورد توجه مخاطبان قرار گیرد. شاید در برخی صحنه ها خشونت بیش از حد معمول سینمایی ایران مخاطب را پس بزند اما در مجموع سازندگان سریال - شاید با توفیق اجباری و به کمک نظارت - موفق می شوند فضای نوار بدون صحنه های تهوع آور خشونت به مخاطب ارائه دهند. جهات تکنیکی سریال نیز به راحتی موفق می شود مخاطب را راضی کند؛ کارگردانی خوب، تصویربرداری حرفه ای، بازی های درخشان، تدوین عالی و موسیقی مناسب و بجای «زخم کاری» چشم نواز و گوش نواز است و تعجبی ندارد که رکورد تعداد مخاطب را بشکند. البته بازی بازیگران و نابازیگرانی مثل مرضی امینی تبار در نقش میثم، پسر مالک و سارا حاتمی در نقش مائده، دختر ناصر، کمی توی ذوق می زند و می زند و مشخص است که انرژی زیادی از محمدحسین مهدویان گرفته شده اما سریال آنقدر خوب است که کمبودهای آن دیده نشود.

ابلیس درون که در دین ما به آن «نفس اماره» گفته می شود می تواند آنقدر بزرگ شود که اشرف مخلوقات را به تباهی بکشد، زندگی های زیادی را نابود کند و به یک ازدهای هفت سر تبدیل شود؛ ازدهایی بسیار بزرگ تر از ذهن ابلیس زخم کاری. ما می زدیم الشَّیْطَانُ إِلَّا غُرُورًا - شیطان آنان را بسیار وعده دهد و آرزومند و امیدوار کند ولی آنان را چیزی جز غرور و فریب وعده نمی دهد. (آیه ۱۲۰، سوره نسا)

درباره «زخم کاری» که به بهانه نقد رذایل اخلاقی، در دام حاشیه ها افتاده است

ترمز بریدن کاری!

موضوع را می توان بر ترمز قرص به نمایش زندگی مالک در دوران کودکی، ارتباط او با فرزندان حاج عمو و روابط عاشقانه «مالک» و «منصوره» در دوران جوانی که در نهایت منجر به شکل گیری شخصیت عقده های مالک می شود مشاهده کرد، هر چند در نهایت بر آید فیلم به دلیل قرار گرفتن اغلب کارکنترها در طیف شخصیت های خاکستری، به نوعی هر دو طرف این ماجرا را («مالک» به عنوان نماینده طبقه توسری خورده و «بزرگ پادای ها» به عنوان نمایندگان طبقه اشراف) در شکل گیری جدال نهایی میان این ۲ گروه مقرر قلمداد می کند. اما نقطه اوج تلخی های «زخم کاری» را می توان در قسمت اخیر آن مشاهده کرد؛ جایی که در آن خودکشی شخصیت «مائده» به تصویر کشیده شد.



خودکشی تلخ ترین نسخه برای پایان زندگی شخصیت «مائده» بوده؛ نسنخه ای که راه حلی غیر قابل دفاع برای برون رفت از وضعیت بحرانی به سایر نوجوانانی می دهد که مخاطب این سریال هستند. این در حالی است که به طور متغییلی باید از نمایش و ترویج خودکشی به هر شکلی پرهیز کرد، از آن هم در شرایط فعلی جامعه ایرانی که چالش ها و آسیب های اجتماعی بویژه در حوزه نوجوانان و جوانان به پیچیده ترین حالت خود رسیده است. این موضوع البته در چند قسمت قبل نیز در جریان تلاش «مائده» برای کنستنننن خودش و «میثم» از طریق خوردن قرص به تصویر کشیده شده بود اما پایان این قسمت که با مرگ «مائده» به خاتمه می رسد، تیر خلاصی بر همه این تلاش ها بود. در واقع تلاش «مائده» برای خودکشی به واسطه کشمکش های میان پدرش با «مالک»، تصویری از جامعه ای است که در آن فضای دوقطبی شکل گرفته میان طبقات مختلف اقتصادی (طبقه اشراف با طبقه متوسط نوکسیه) پیامدی جز نابودی نسل آینده را در پی نخواهد داشت. همه این تلخی ها را باید به سعی سازندگان «زخم کاری» برای نزدیک شدن به خطوط قرمز مرسوم سریال سازی در شبکه نمایش خانگی اضافه کرد؛ اتفاقاتی از جنس حواشی نمایش بدن عریان (سیدجواد هاشمی) در محیط استخر در قسمت دوازدهم سریال که شاید در نگاه اول حاشیه های بی اهمیت به نظر برسد اما انتخاب زیرکانه این بازیگر برای چنین نقش کوتاهی را می توان در راستای تخریب تصویر ساخته شده از او در ذهن مخاطبان دانست؛ جنجال هایی که ساختن آنها گاهی تبدیل به یک بازی دوسر برد برای سازندگان می شود تا هم جریان سازی خبری و تبلیغاتی حول سریال را افزایش دهد و هم ذهن منتقدان را از ایرادات اصلی سریال منحرف کند. حکایت «زخم کاری» و شیوه نقدش به «طمع انسان ها» و «سبک زندگی طبقه نوکسیه»، حکایت رستورانی مجلس است که بهترین غذاها را در ظروفی بدشکل و کثیف سرو می کند؛ نمی توان انتظار داشت که مشتریان از دیدن این غذای لذیذ در ظرفی کثیف احساس تهوع نکنند و خودشان را صرفاً به طعم غذا دلخوش نگه دارند.

**احسان سالمی:** «زخم کاری» اثری صریح و بدون تعارف در نقد زندگی طبقه نوکسیه به شمار می آید که بدین عمو و روابط عمق فساد و تباهی این سبک زندگی را به نمایش بگذارد و این بزرگ ترین امتیاز و وجه مثبت اثر است. این را در همین ابتدای متن نوشتنم تا مخاطب یادداشت بدارند نگارنده اتفاقاً از موافقان نقد طبقه نوکسیه و روشنفکری در آثار نمایشی است و آن را وسیله ای مناسب برای ترسیم بوچ بودن این سبک زندگی می داند.

اما اختلاف موافقان «زخم کاری» با مخالفان آن - که نگارنده این یادداشت یکی از آنهاست - نه در اصل موضوع بلکه در شیوه روایت آن است. مشکل اصلی «زخم کاری» آن است که برای به تصویر کشیدن تباهی این سبک زندگی، از همه مرزها اخلاقی عبور می کند و به اصطلاح «ترمز بریده است». نکته اصلی اینجاست که نمایش این میزان از تباهی و بوچی، هر چند در لایه ابتدایی باعث دلزدگی و نفرت مخاطب از این سبک زندگی می شود ولی آنچه در بلندمدت در ذهن مخاطب نه نشین می شود، تلخی شدید اثر است؛ موضوعی که می تواند پیامدهای دیگری نیز در پی داشته باشد. به عنوان مثال نمایش مکرر صحنه های جرم و جنایت و آدم کشی در سریال که نقطه اوج آن را می شد در سکانس به آتش کشیدن جنازه «کریم» «مالک» مشاهده کرد، تنها بخشی از این تلخی بی اندازه «زخم کاری» است که البته خواه ناخواه بر روان مخاطبان نیز اثرگذار خواهد بود. این خشونت عریان و افسارگسیخته را به نمایش مکرر روابط غیر اخلاقی در سریال اضافه کننننن که بخشی از آن شامل رابطه صمیمی و خارج از عرف «حاج عمو» با «سمیرا» به عنوان یک زن متاهل می شود و بخش دیگری از آن شامل ماجرای پهن کردن دام جنسی برای «خوان» از سوی «مالک» و «مظفری» و گرفتن فیلم از این رابطه و همچنین ارتباط آشکار و غیر اخلاقی «مالک» یا «کیمیا» منشی دفتر «مظفری» می شود؛ تا دقیقاً متوجه شویند منظور از ترمز بریدن «زخم کاری» در نقد سبک زندگی طبقه نوکسیه چیست.

سریال به بهانه نقد سبک زندگی طبقه نوکسیه، انتقاداتی نیز به برخی ساختارهای اجتماعی و سیاسی داخل ایران می کند. اشارات مکرر سریال به زدوبند صاحبان ثروت با صاحبان قدرت یکی از خطوط اصلی سریال در اغلب صحنه هاست؛ موضوعی که تصور فساد سیستماتیک و زدوبند صاحبان قدرت (حکومت) با صاحبان ثروت (طبقه نوکسیه و اشراف) را بیش از پیش در ذهن مخاطب تثبیت می کند. برای مثال در جریان لو رفتن فساد «ناصر» که در حوزه قاچاق مواد مخدر کار می کرده، ارتباط «مالک» با «مصطفوی» که نماینده حکومت به شمار می آید، بیش از هر چیز نمایانگر تباهی صاحبان ثروت با قدرت است. «مالک» در این ماجرا در شرایطی اسناد فساد «ناصر» در قاچاق مواد مخدر را در اختیار یک مامور حکومتی قرار می دهد که هدف اصلی اش نابودی رقیب است. از سوی دیگر مامور حکومتی نیز در شرایطی این اسناد را می پذیرد که صرفاً به دنبال رشد و ترقی خود است. در واقع این بدنه پستان نه به نیت نابودی فساد، بلکه به دلیل سود بیشتر صاحبان ثروت و قدرت انجام می شود. نمونه های بسیاری در جریان قصه سریال وجود دارد که از تباهی خانواده های «بزرگ پادای» به عنوان نماینده طبقه اشراف در قصه و «مظفری» و «خوان» به عنوان نمایندگان طبقه نوکسیه با صاحبان قدرت حکایت می کند.

نکنه مغفول در این میان که در بسیاری از نقدهای منتشر شده بر این سریال دیده نشده بود، فضاسازی ایجاد شده در قصه برای نشان دادن خانواده «بزرگ پادای» به عنوان یک خانواده در ظاهر متشع است؛ خانواده ای که در آن پدر با لفظ «حاج عمو» و مادر خانواده با عنوان «حاج خانم» خوانده می شوند اما همان «حاج عمو» حتی بعد از ازدواج «سمیرا» با «مالک» همچنان به او چشم طمع دارد و از هر فرصتی برای همنشینینی و شوخی و خنده با «سمیرا» استفاده می کند؛ در نهایت نیز در شبی که «سمیرا» با بختوراندن «مشروب» به «حاج عمو» در یک خلوت ۲ نفره! او را از حالت طبیعی خارج کرده، کشته می شود. جالب اینکه بزرگ پادای های در ظاهر متشع، برای حفظ آبروی پدرشان به دنبال عدم درج موضوع فوت به دلیل زیاد روی در مصرف مشروبات الکلی در پرونده فوت «حاج عمو» هستند!

البته «زخم کاری» که در اصل قصه های در نقد حرص و طمع انسان هاست، در کنار روایت قصه اصلی، نگاهی هم به گذشته شخصیت ها دارد و ریشه بسیاری از زیاده خواهی امروزی افراد را در عقده های دوره کودکی و توسری خوردن های دوره جوانی جست و جو می کند. این